

## این اربکی ها

در کابل بودم که خبر تغییر و تبدیل در کادر عالی رهبری قوت های امنیتی افغانستان و نیروهای نظامی امریکایی را شنیدم. خبری که تعجب و حیرانی فراوانی را سبب شد و روز های متوالی در سرخط خبرهای داغ روز رسانه های چاپی و تصویری کشور و جهان قرار گرفت. در آن روزها با هر کسی که مواجه می شدی می گفت که رییس جمهور افغانستان برای نشان دادن چراغ سبز به دوستان طالب و همتا های پاکستانی اش دو تن از وزیران برجسته و سخت کوش کابینه اش را به بهانه ناکامی در تأمین امنیت جرگه مشورتی صلح مجبور به استعفا ساخته است و رییس جمهور امریکا نیز یکی از نخبه ترین و باهوش ترین جنرالان اردوی ایالات متحده آقای ستر جنرال سنتلی مک کریستال قوماندان عمومی ایساف و نیروهای امریکایی را به دلیل ابراز و اظهار سخنان ناسنجیده و توهین آمیز به آدرس سفیر و شخص خودش و برخی از مقامات بلند رتبه کاخ سفید دخیل در بازی های سیاسی افغانستان.



چند روزی از این خبرها نگذشته بود که خبر تقرر ستر جنرال دیوید پیتر بیوس به حیث قوماندان عمومی قوت های ناتو و فرمانده کل نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان به نشر رسید و بلافاصله معلوم شد که این جنرال کار کشته که مدتی در جنگ عراق همه کاره و راهبردهایش با موفقیت هایی نیز همراه بوده است، مردم و اراضی و شرایط افغانستان را مانند عراق پنداشته و به خاطر بیرون کشیدن آبرومندان، پای امریکایی ها از باتلاق افغانستان طرح ملیشه سازی را زیر نام و عنوان "پولیس نظم عامه" یا مسلح سازی روستائیان برای دفاع از خود و منطقه شان به حکومت افغانستان پیشنهاد کرده است. خبری که نه کمتر از آن دو خبر بالا خبر ساز بود و سروصدا و واکنش های فراوانی را به دنبال داشت. به ویژه واکنش های به شدت منفی قشر آگاه کشور را که تصور می کنند افغانستان امروز به تشکیل قوت ها و نهاد هایی که مانند قوت های قومی ( اربکی ) دیروز، حساسیت های قومی را دامن زده و پروسه آمدن ثبات و امنیت را به چالش های بیشتر مواجه سازد، نیاز ندارد.

و اما هنوز به این ماتمکده نرسیده و به قول معروف عرق پایم خشک نشده بود که شنیدم طرح ملیشه سازی جنرال دیوید پیتر بیوس با پوشش نام کمتر حساسیت برانگیز "پولیس نظم عامه" یا مسلح سازی روستائیان برای دفاع از خود شان، مورد قبول رئیس جمهور کرسی قرار گرفت و قرار شد از ولایت دایکندی آغاز گردد. بدون هیچ واکنش منفی یا مثبتی از سوی وزارت دفاع و ستردرستینز قوای مسلح. انگار این

پروژه مهم ربطی به اردو و قوای مسلح افغانستان نداشته است. در حالی که این وزارت دفاع دولت جمهوری اسلامی افغانستان بود که پروژه "دی. دی. آر" و "دایان" را با کش و فش وطمطراق فراوان آغاز کرد و وقتاً فوقتاً از پیشرفت های مؤفقتانه (!) این پروژه ها با کوس و کرنا سخن زده می شد و بر افتخارات! آقای وردک می افزود.

درباره مفکوره ایجاد قوت های قومی و منطقه یی باید گفت که برای نخستین بار این مفکوره توسط انگلیس های استعمارگر در زمان اشغال هند بزرگ در مناطق قبایلی افغانستان به منصبه تطبیق قرار گرفت. آنان سران قبایل طرفدار خود را با دادن اسلحه و مهمات و پول کافی، تسلیح و تجهیز و آماده می ساختند تا مناطق مربوطه شان را در برابر تهاجم نیروهای ملی و آزادی خواهان افغانستان حفظ و حراست نمایند. به شهادت تاریخ همین ملیشه ها را سپه سالار محمد نادر خان با اسلحه یی که از انگلیس ها گرفته بود مسلح ساخت و به پادشاهی رسید. توضیح آن که دولت انگلیس به نادر خان تعهد سپرده بود که برای تسخیر کابل و کشتن حبیب الله و عدم استرداد سلطنت به شاه امان الله غازی به تعداد ده هزار قبضه تفنگ 303 بور، پنج میلیون کارتوس و مبلغ 180 هزار پوند انگلیسی در اختیار نادر خان قرار می دهد.

عملیه اربکی سازی و ایجاد قوت های ملیشه در چهل سال سلطنت محمد ظاهر خان - بابای ملت (!) - نیز به ویژه در مناطق جنوب و جنوب شرق کشور ظاهراً به منظور دفاع از سرحدات افغانستان تحت نظر ریاست مستقل قبایل وقت ادامه داشت تا این که بساط سلطنت مطلقه ظاهر خانی بر انداخته شد و حزب دیموکراتیک خلق افغانستان قدرت را به دست گرفت و این نیروها زیر نام قوت های قومی و منطقه یی و نیروهای دفاع خودی زیر نظر وزارت های دفاع و داخله به منظور دفاع از مناطق و محلات دور افتاده کشور ایجاد گردید.

در صص 280-281 چاپ دوم کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر در باره این نیروها چنین آمده است :

"قطعات و جزواتام های قومی نه تنها در هرات بلکه در مزار شریف، شبرغان، میمنه، سرپل، بدخشان، قندوز، بغلان، مشرقی، لغمان، کنرها و سایر شهرهای کشور به نام های مختلفی ایجاد می گردید. اردو، سارندوی و خدمات امنیت دولتی هر کدام سعی داشتند تا با ایجاد این قطعات در جنب و جوار جزواتام های بزرگ خویش به نام قطعات قومی و ملیشه قدرت و قابلیت محاروبی خویش را بلند بپزند و ساحه مسؤولیت شان را تحت امنیت بیشتر قرار دهند. هدف دولت هم معلوم بود که می خواست با ایجاد این قطعات، فشار جنگ را کمتر ساخته و مجاهدین را تجرید نماید.

در آغاز تشکیل این قطعات، ریاستی به نام مدافعه ملکی که ریاست جدیدی در وزارت دفاع بود و رئیس آن یک نفر دگروال از قوای هوایی به نام دوست محمد از جمله هوا خواهان حفیظ الله امین بود، ایجاد شد. مشاور ریاست مدافعه ملکی تورنجنرال کیبل قهرمان دو مرتبه یی اتحاد شوروی در جنگ عمومی دوم بود که می خواست برای مرتبه سوم در جنگ افغانستان قهرمان شود. وی در عین زمان معاون لوی مستشار نظامی شوروی در امور قوت های قومی و ملیشه در اردوی افغانستان نیز شمرده می شد و در بین مشاورین واردوی 40 از حرمت و عزت خاصی برخوردار بود. او در تأسیس قطعات مدافعه ملکی از خود انرژی و پیگیری خاصی نشان می داد. نامبرده شخصاً با قوماندانان متمایل به

دولت تماس می گرفت و در محلات خطرناک با آنان ملاقات می کرد و هیچ گونه ترس و واهمه بی بروز نمی داد. نامبرده در طول یک ماه به هرات و سایر نقاط کشور چندین بار پرواز می کرد و به سازماندهی این کار مهم می پرداخت....

وظایف قطعات مذکور را تأمین امنیت مناطق بود و باش آنان، فعال نگهداشتن تأسیسات و نهاد های دولتی در منطقه تحت نفوذ شان، تأمین امنیت پل ها و جاده هایی که از نواحی آنان می گذشت، اشتراک در فعالیت های محاروبی دولت، اکمال نمودن پلان سهمیه جلب و احضار شان و جلوگیری از نفوذ دسته های مجاهدین به مناطق مربوطه شان تشکیل می داد. در مقابل دولت تعهد می سپرد تا به آن ها منظوری تشکیل یک قطعه و جزو تام را بدهد و سلاح، تخنیک، مهمات، تجهیزات معاش و حتا البسه و اعاشه آن ها را - در برخی از این قطعات - برای شان توزیع کند. البته برخی از این قطعات که صادقانه به دولت پیوسته بودند، وظایف شان را تا حد امکان به صورت درست اجرا می کردند؛ ولی عده زیادی از آن ها ظاهراً با دولت اما در باطن با مخالفان پیوسته گی داشتند.

در این قطعات نیز تمایلات و گرایش های پرچمی گری و خلقی گری وجود داشت.... مثلاً در هرات آمر سید احمد که از طرف خاد جذب شده بود و یک لوای قومی داشت به پرچمی ها علاقمندی نشان می داد و ارباب سیدو که از طرف قوای چهار زره دار جذب شده بود یا کندک قومی داوود جوان که از طرف سارندوی منظور شده بود به خلقی ها متمایل بودند. چنین گرایش هایی که بدون تردید در نتیجه کار سیاسی در بین آن ها به وجود می آمد حتا باعث بروز جنگ ها و کشت و خون در بین این قطعات می گردید. چنان که بعد ها در هنگام ریاست جمهوری داکتر نجیب الله، روزی آمر سید احمد در شهر کابل داوود جوان را ترور کرد و برادر داوود جوان آمر سید احمد را در هنگام ادای نماز در مسجد جامع هرات به گلوله بست.

این قطعات معاش می گرفتند، اعاشه می شدند و در طول یک ماه بارها برای اکمالات مهمات خویش به مراکز قطعات نظامی اردو و یا سارندوی مراجعه می کردند. آن ها موجود پرسونل خویش را 2 الی 3 مرتبه بیشتر نشان می دادند. راپور دقیق موجود پرسونل آن ها را به جز خودشان کسی نمی دانست. مدیران سفربری و معتمدین معاش اجازه نمی یافتند که برای توزیع عادلانه، معاش به داخل قریه ها یعنی مراکز و قرارگاه های این قطعات بروند. پس معاش شان را که بوجی های پول می شد مجبوراً به قوماندانان همان جزو تام یا قطعه قومی تسلیم می دادند که آنان پس از تسلیمی معاش را به منزل خود می بردند و به سربازان شان به اندازه ناچیزی پول توزیع می کردند. کسی حق شکایت کردن را نداشت....

این قطعات با افسران و سربازان روسی نیز باب معاشرت را گشوده بودند. آنان را دایماً به قریه جات خویش دعوت می کردند و با برعکس این قوماندانان به داخل قطعات روسی ازادانه رفت و آمد داشتند. آن عده سربازان روسی که در طول این سال ها به چرس، تریاک و هروئین عادت پیدا کرده بودند، بهترین دوستان آن ها شمرده می شدند. مود مخدره، تایپ ریکاردرها، ویدیوها، کرج ها و اسلحه عتیقه و قدیمی را روس ها از نزد شان می خریدند و در بل آن ها اسلحه سبک، راکت اندازها، حتا موترهای جیب، لاری و زرهپوش فروخته می شد. عارف و آصف آن دو برادری که قبلاً از آنان در این کتاب یاد شد، یک عراده تانک و دو عراده زرهپوش را از نزد قوماندان تولی مقیم غند 201

میرداوود از قوماندان تولی آن سرگی تیتانوف به دست آورده بودند و سرگی راپور داده بود که این وسایط در یکی از وظایف محاروبی راکت خورده و حریق شده است. .."

و اما این مختصری که درباره این قوت ها در کتاب اردو و سیاست آمده است، نمی تواند نمایانگر تصویر جامع و کاملی از نقاط قوی و یا ضعیف این قوت ها در امر سهم گیری آنان در تحکیم حاکمیت دولتی در محلات و روستا های کشور باشد. زیرا نیروهایی که به منظور دفاع از محلات دور دست تشکیل می شد، خواهی نخواهی دارای انگیزه ها و ویژه گی های محلی و منطقه بی همان قسمت کشور می بودند. اما به صورت عموم چند انگیزه اساسی در مراجعه آنان به سوی دولت وجود داشت. مانند اندوختن پول، اسلحه و مهمات. کسب قدرت مطلقه در محل و منطقه، انتقام گیری از رقیبان و یا پیوستن دوباره به مجاهدین سابق پس از گرفتن امتیازات بیشمار فوق. این قوماندانان معمولاً افرادی را در صفوف خویش جذب می کردند که اکثراً به جرایم گوناگون از جمله اختطاف، قتل، سرقت مسلحانه، زنا، لواطت، قمار و باجگیری از اهالی و یا گریز از خدمت زیر پرچم متهم می بودند. با جرأت می توان گفت که فیصدی اندکی از این قوت ها را انگیزه دفاع از حاکمیت و ادار به تشکیل قطعه و یا جزو تام قومی می ساخت. البته برخی از مفرزه های نظامی امنیت دولتی وقت از این حساب مستثنی می توانند بود، زیرا که در بسیاری موارد در امر سرکوب باند گروپ های مخالف دولت و یا ایجاد زد و خورد مسلحانه در میان آن باند گروپ ها شایسته گی فراوانی از خود نشان می دادند.

واقعیت این است که این قطعات مایه درد سر بزرگی برای قوماندانان قطعات بودند. آنان به مرور زمان سرکش و نافرمان می شدند. وظایفی که به آن ها سپرده می شد، مانند روزهای نخست اجرا نمی کردند. پس از مدت کوتاهی با باند گروپ های دشمن ارتباط می گرفتند و در حقیقت وظایف ستون پنجم استخبارات و مفرزه های پیشرانده شده کشف دشمن را در روز روشن و در بیخ ریش دولت انجام داده و در بسیاری موارد زمان شروع عملیات و راه های رفتار و ترکیب قوا و وسایط قطعات عملیاتی را به سر کرده هایی باند ها اطلاع می دادند و بدین ترتیب قطعات عملیاتی را با خطر کمین دشمن مواجه ساخته و ضربات بزرگی به بیکر قوای مسلح افغانستان وارد می کردند.

رقابت و همچشمی این قطعات برای تحت نفوذ در آوردن مناطق و قریه های بیشتر نیز پدیده منفی دیگری بود که به صورت پیوسته در میان این قوت ها رخ می داد. آنان برای تحت اقتیاد در آوردن تعداد بیشتر مردم و تصرف مناطق و روستا های یکدیگر به جان هم می افتادند و برای از پا در آوردن حریف از استعمال هیچ اسلحه بی دریغ نمی کردند و در این میان این مردم بیگناه و معصوم بود که مصیبت گلوله باران دوطرف درگیر را متحمل می شدند.

برخی از این ملیشه ها دو طرفه بازی می کردند، یعنی در حالی که از دولت افغانستان اسلحه و پول به خاطر دفاع از سرحدات اخذ می کردند به ساز پاکستانی ها نیز رقصیده و همین که فرصت را مساعد می یافتند، به تمام اسلحه و مهمات خویش به پاکستانی ها می پیوستند. مثلاً در سال 1985 که جرگه بزرگ اقوام و قبایل به منظور تحکیم سرحدات دولتی تشکیل شده بود و بسیج همگانی اقوام و قبایلی را که در مرزهای شرقی و جنوبی کشور می زیستند برای بستن مناطق تحت نفوذ شان بر روی عناصر ضد انقلاب در برمی گرفت، ولی خان کوکی خیل با پنجصد تن از افرادش از اثر کار اوپراتیفی وزارت امنیت دولتی اما تحت نظر مستقیم دوکتور نجیب الله مرحوم به داخل تالار

پولیتخنیک آمده و از برابر زنده یاد بیرک کارمل رژه رفتند. در آن روز او در برابر بیرک کارمل و حضار در تالار با صدای بلند وعده سپرد که وی وافرانش از حاکمیت دولتی دفاع کرده و نخواهند گذاشت تا ضد انقلاب از منطقه شان به داخل افغانستان نفوذ کنند.

پس از ختم جلسه این افراد از طرف وزارت امنیت دولتی تا دندان مسلح شده و به این تنابنده دستور داده شد تا عملیات محاروبی را به خاطر گذشتاندن این فراد از یکی از "کنداو" های دره نازیان که هم مرز با پاکستان بود، توسط فرقه های 9 و 11 قول اردوی مرکز انجام دهم. این عملیات به نسبت کمبود پرسونل و دشوار بودن اراضی و مواضع مستحکم و از قبل احضار شده نیروهای مخالف دولت، مدت یکماه به طول انجامید. قطعات در شرایط سرما و کمبود پرسونل برای ایجاد پوسته های امنیتی در ارتفاعات بلندی که با مشکلات و دادن تلفات فراوان به دست می آمد فقط توانسته بودند تا حدود 40 کیلومتر پیشروی کنند. سرانجام ستر جنرال " ورونیکوف " معاون اول لوی درستیز شوروی وقت که با بازدیدش از دره نازیان به دشواری این وظیفه یقین حاصل کرد، به ما کمک نمود تا توانستیم بعد از مدت چهل روز در سرمای کشنده زمستان افراد کوکی خیل رابه آن طرف سرحد عبور دهیم. ولی شگفتا که همین که آنان از سرحد گذشتند، قول و قرار های خود را با دوکتور نجیب الله فراموش کرده و با تمام اسلحه و مهمات و بوجی های کدار به دولت پاکستان پیوستند. در حالی که قوت های ما به خاطر این امر ده ها افسر و سرباز خویش را در اثنای عملیات از دست داده بود.

درباره نقاط منفی این اربکی ها سخن بسیار است و می توان مثنوی صد من کاغذ نوشت. مثلاً کدام شهروند کابلی که در آن زمان در کابل زنده گی می کرد، فراموش کرده خواهد بود که برخی از افرادی بی بند و بار این قوت ها چگونه نظم و امنیت شهر کابل را برهم می زدند. در صص 479-480 چاپ دوم اردو و سیاست در این مورد چنین آمده است:

" آن ها در شهر کابل به تدریج دارای قرارگاه ها شده بودند: در اپارتمان های مکروریان، در وزیر اکبر خان، در شهر نو، خیرخانه و دیگر نقاط شهر ده ها قرارگاه قوت های قومی وجود داشت. هر قوماندان در منطقه مربوط صاحب محافظین، دستگاه های مخابرات، زرهپوش ها و حتا ماشین های محاروبی شده و به هر سمتی که می رفتند، قطار طویلی از موترها و آدم ها را در پشت سر خود یدک می کشیدند. آنان زنان، دختران و پسران کابل را اذیت می کردند، مشروب می نوشیدند، قمار بازی می کردند و چرس و افیون دود می کردند و پول های باد آورده را مانند باد به هوا می دادند. ..."

عصمت مسلم که خویشان را مارشال ساخته بود نیز یکی از همین قوماندانی بود که محله وزیر اکبر خان را به فرق سر سوار کرده بود. درباره او در صص 343 چاپ دوم اردو و سیاست چنین آمده است:

" در قندهار یکی از افراد مشهور دیگری به نام عصمت الله مسلم به حیث قوماندان قطعات قومی و ملیشه به جاه و مقام رسید. این شخص که پسر جنرال حیات الله خان یاور پادشاه سابق بود، حربی پوهنتون را ختم کرده و مدتی در کورس عالی افسران اردو خدمت کرده و مدتی را هم در اتحاد شوروی سابق درس خوانده بود، در قول اردوی نمبر 2 قندهار صاحب یک قطعه قومی بود و وظیفه تأمین امنیت سرک سپین بولدک - قندهار را به عهده داشت. او از مدرک باج و خراجی که از وسایط و ترانسپورت های دولتی و غیر دولتی می گرفت صاحب کانتینر های پول، تعمیر های مجلل، زن های رسمی و غیر رسمی فراوان، مالک نوکر و چاکر و دم و دستگاه بزرگ گردیده بود. همین او بود که در زمان تدویر لویه جرگه در وقت ریاست جمهوری دوکتور نجیب الله بالای تعمیر پل پلتنیک کابل توسط راکت های ب.ام.1.1 فیر نمود

وروز بعد نزدیک بود از اثر کمینی که از طرف امنیت دولتی در حصه کوتل باغ بالا برایش ترتیب شده بود، جانش را از دست بدهد.

عصمت مسلم شخص دیوانه مزاج، دایم الخمر و عیاشی بود و از صبح تا شام مشروب گران قیمت "ویسکی" را مانند آب می نوشید و پروای هیچکس و هیچ مقامی را نداشت. کار و بارش تا حدی بالا گرفته بود که عضو شورای انقلابی گردید و به رتبه جنرالی رسید ولی به این رتبه قناعت نکرده خود را مارشال می خواند و علایم و ستاره های مارشالی را در یخن و بالای شانه های یونیفورمش نصب می کرد. اگر چه خودش می گفت که از جمله هوا خواهان ببرک کارمل است؛ ولی خط عقیدتی مشخصی نداشت و در بند هیچ پرنسپ و قاعده و قانون نبود. هنگامی که مست می شد، لجوج، فرومایه، فحاش و گستاخ می گردید. وی موتر "پیجارو" سوار می شد. موتری که در آن راکت اندازهای ضد تاک نصب شده بود و توسط افراد قندهاری بی بند و بار، ژولیده و تفنگ به دست بدرقه می گردید. عصمت مسلم در هر خانه بی که دختر جوان و زیبایی را سراغ می کرد، می رفت و با پول، زر و زور دختر را به چنگ می آورد و به زنی می گرفت؛ ولی هنوز مدتی نمی گذشت که او را به سربازان خویش می سپارید و به سراغ دختر مظلوم و معصوم دیگری می رفت. سرانجام چنان هار شده و جسارتش به حدی زیاد شده بود که حاضر نمی شد با دولت مستقیماً مذاکره کند. بنابراین روس ها و مشاورین ریاست پنج امنیت دولتی اکثراً بین او و دولت میانجی می شدند و وساطت می کردند: پس پادشاهی بود، خود ساخته و مارشالی بود، لجام گسیخته!

در میان این قوت ها چهره های دیگری هم بودند که خود خواهی و بلند پروازی شان از عصمت مسلم کم نبود. مثلاً جبار قهرمان که در ولایت هلمند قطعه قومی در چوکات وزارت دفاع داشت و عزیز و دردانه شهناز تنی شمرده می شد و تنی مؤفق شده بود تا به بهانه بی اجازه انتقال قوت های او را از هلمند به کابل از دوکتور نجیب الله بگیرد. این شخص پای لیج تمام عیاری بود و تمایل به زرغونی ها داشت. اما او اگر مانند عصمت مسلم ویسکی نمی نوشید، در عوض نصور دهنش قضا نمی شد و چلم چرسش لحظه بی خاموش نمی گردید. همین او بود که در زمان کودتای تنی - گلبدین در استقامت پلچرخ نقش خاصی را بازی کرد و در زمان سقوط کابل نیز با تعدادی از جنرالان و افسران طرفدار تنی - گلبدین در غند مخابره، ستر در ستیز در مکروریان اول سنگر گرفته و سعی می کرد تا حزب اسلامی را به داخل شهر کابل نفوذ بدهد.

عبدالرسول ملقب به "بی خدا" نیز از جمله همین قوماندانان بود که در ولایت جوزجان از وزارت داخله منظوری تشکیل و ایجاد قطعه قومی را گرفته بود. او که مدتی پس از کشته شدن سید عبدالله مدتی قوماندان محبس پلچرخ بود، از اثر رویه خشن و قساوت و بی رحمی اش ملقب به "بی خدا" شده بود. همو بود که بنا بر سیاست های نادرست رهبری آن زمان بارها با افراد جنرال دوستم بر سر تقسیم مناطق و گسترش دادن ساحه نفوذش در جنگ و ستیز بود و اخیراً در هنگام سقوط مزار شریف همراه با منوکی منگل نقش مهمی در برانگیختن احساس بی اعتمادی دوکتور نجیب الله مرحوم نسبت به جنرال دوستم و قطعات تحت امرش داشت.

از وزارت امنیت دولتی نیز شخصی به نام امان الله که از ولایت بلخ بود، منظوری تشکیل قطعه قومی را گرفته بود. گفته می شد که مخالفین تمام اعضای خانواده او را کشته، خانه اش را چور و چپاول کرده و حتا گلیم های منزل او را برده بودند. امان الله بعد از مشاهده آن وضعیت گفته بود: گلم من جمع شد و با گفتن همین جمله معروف شد به امان الله گلم جم که از آن پس آهسته آهسته مردم نیروهای جنرال دوستم و سایر قطعات قومی سمت شمال را نیز گلیم جمع ها یاد می کردند.

بدین ترتیب می بینیم که در زمان حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به ویژه در زمان ریاست جمهوری دوکتور نجیب الله گراف تشکیل و ایجاد قوت های ملیشه و قومی قوس صعودی خود را پیموده و هفت و ماهی نمی گذشت که به بهانه های مختلفی مانند لوای امنیت پایه

های برق کابل سرویی، فرقه امنیتی شاهراه سالنگ ( فرقه 80 سید منصور نادری که مسؤولیت امنیت شاهراه را از حیرتان الی دوشاخ به عهده داشت، ) مانند سمارق سبز می کردند و متأسفانه به نسبت تراکم وظایف جنگی از کنترل برآمده و باعث می شدند تا بی انضباطی، هرج و مرج، خودسری، مردم آزاری، سرقت، اختطاف، قمار، و اعتیاد به مواد مخدر به طور گسترده بی فزونی یابد.

بنابراین به خدمت گرفتن روستائیان افغانستان برای اربکی سازی روستاها و محلات دور دست کشور، حالا زیر هر عنوانی که باشد به نظر من و بسیاری از افسرانی که عمری را در اردوی پرافتخار افغانستان خدمت کرده اند، یک خط بزرگ و اشتباه جبران ناپذیر می تواند تلقی گردد، زیرا هیچ تضمینی وجود ندارد که این روستائیان به ویژه در مناطق جنوبی کشور پس از مدت کوتاهی زیر تاثیر تبلیغات دینی و انگیزه های قومی، قبیله ای و زبانی به طالبان نپیوندند.

سوال این است که آیا حالا پس از گذشت نه سال از نبرد افغانستان با افزایش این نیروها آقای دیوید پینترییوس می خواهد دستاورد خارق العاده ای نسبت به سلفش مک کریستال داشته باشد که بتواند ریختن خون جوانان و دلارهای سبز امریکایی را جبران کند؟ آیا موجودیت این اربکی ها خواهد توانست ستراتیژی خروج آبرومندانه نیروهای امریکایی را از باتلاق افغانستان تضمین کند؟ آیا موجودیت این نیروها کوچکترین رخنه ای در حصار مستحکم بهشت امن القاعده در مناطق جنوب کشور ایجاد خواهد کرد؟ والله اعلم!

**رفقا، دوستان عزیزتانمای وطندار ! لطفاً نظرات، پیشنهادات، انتقادات، مقاله ها، نوشته ها، مضامین و مطالب**

**علمی و تحلیلی خود را جهت نشر به ادرس پوست الکترونیکس سایت بفرستید**



[admin@vatandar.at](mailto:admin@vatandar.at)

**مدیر مسوول : دیپلوم انجنیر عمر محسن زاده**

**صاحب امتیاز : انجنیرنجیب یوسفی**

**کلیه حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «وطندار» می باشد**

**برگشت به صفحه نخست**

<http://www.vatandar.at/>

**بقیه گزیده های مقالتمحمدنبی عظیمی**

<http://www.vatandar.at/Nabiazimmi>